

A Comparative Study of God's Friendship Signs in Prose Works and Mystical Poems by Mostamli Bokhari and Rumi)

Mostafa KordKatouli¹, Maliheh Mahdavi^{2*}, Masoud Mahdian³

Abstract

The topic of God's friendship is one of the most important and beautiful topics of Islamic mysticism. According to the mystics, the basis of mysticism is based on God's friendship, and the book of "Sharh al-Tarif", one of the most important prose texts and Masnavi Manavi, is one of the most important works of mystical poems, full of concepts related to God's friendship. Mostamli Bokhari, the author of the book "Sharah al-Tarif", measures every action based on love and considers knowledge of the essentials of love necessary for the seeker of the way. Rumi also considers God's love to be one of the main foundations of the right path. Therefore, the purpose of this research is to compare the signs of God's friendship in the works of mystical prose and poetry (Mostamli Bokhari and Rumi). The findings of this research using the analytical descriptive method and the use of library sources showed that claiming the friendship and love of God is not so simple from the point of view of Mostamli and Rumi, and reaching this position requires preparations and necessary preparations. Some of these tools and arrangements are self-knowledge and recognition of the high position of man, struggle with ego, purity of heart, shame and modesty. Mostamli and Rumi further believe that with such signs one can get to know God's true friends. Friends who have indicators such as Remembrance, reliance, not getting angry from calamity, fear, hope and encounter are popular.

Keywords: God, Friendship, Islamic mysticism, Mostamli Bokhari, Rumi, Semiotics.

References

¹Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul, Iran. Mostafakordkatouli@gmail.com

²Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul, Iran, (Corresponding Author)Ma.mahdavi@yahoo.com

³Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul, Iran. Mahdian.masood@gmail.com

Books:

۱. Holy Quran, (۲۰۲۱). By Osman Taha, Tehran: Andisheh.
۲. Nahj Al-Fasahah, (۲۰۱۹). Translated by Ali Akbar Mirzaei, Qom: Parhizkar.
۳. Aflaki, A. (۲۰۲۲). Managheb al-Arifin. Tehran: Doostan.
۴. Ansari, K. A. (۲۰۱۰). Collection of Persian Letters. Edited by Mohammad Sarwar Molaei, Tehran: Toos.
۵. Attar Neishabouri, F. (۲۰۱۹). Tadhkirat al-Awliya. Tehran: Koomeh.
۶. Baghli Shirazi, R. (۲۰۱۹). Sharah Shathiyat. Translated by Mohammad Ali AmirMoezzi, Tehran: Tahoori.
۷. Ben-Osman, M. (۲۰۰۲). Meftah al-Hedayeh and Mesbah al-Enayeh. By Manouchehr Mozaffarian, Tehran: Farhangestan Zaban & Adabiat Farsi.
۸. Boozjani, D. A. (۲۰۱۶). Rouzat al-Riahin. By Hasan Adab Raz & Niaz be Dargah Beiniyaz. Translated by Mohammad Hossein Naeiji, Tehran: Matboat Dini.
۹. Foroozanfar, B. (۲۰۲۳). Commentary on Masnavi Sharif. Tehran, Zavar.
۱۰. Ghazali, A. H. (۲۰۱۴). Ehya Oloum Al-Din. Translated by Moayyed al-Din Kharazmi, Tehran: Ferdos.
۱۱. Hajwiri, A. A. (۲۰۱۴). Kashf al-Mahjoob. By Mahmoud Abedi, Tehran: Soroush.
۱۲. Jam, A. (۱۹۹۰). Montakhab Seraj Al-Saerin. Mashhad: Astan Ghods Razavi.
۱۳. Jami, A. (۲۰۱۰). Margha NeiNameh. By Mozaffar Bakhtiar, Tehran: Markaz Nashr Daneshgahi.
۱۴. Khomeini, R. (۲۰۲۱). Adaab al-Salah, Qom: Institute for editing and publishing the works of Imam Khomeini.
۱۵. Meybodi, R. A. (۲۰۱۴). Kashf al-Asrar & Eddat al-Abrar. By Ali Asghar Hekmat, Tehran: Amir Kabir.
۱۶. Mihani, M. M. (۲۰۲۱). Asrar al-Toheed fi Maqamat al-Sheikh Abi Saeid. By Mohammadreza Shafi'i Kadkani, Tehran: Aghaz.
۱۷. Molla Sadra, S. (۲۰۰۹). Erfan VA Erfan Namayan Namayan. Translated by Mohsen Bidarfar, Tehran: Al-Zahra (S).
۱۸. Mostamli, A. E. (۱۳۹۲), Sharh al-Tareef of Sufism. By Mostafa Amiri, Tehran: Miras Maktoob.
۱۹. Naraghi, M. A. (۲۰۲۱). Mearaj al-Saadah. By Kazem Abedini Motlagh, Tehran: Jamal.
۲۰. Nasafi, A. (۲۰۲۰). Al-Ensan al-Kamal. Translated by Seyyed Ziauddin Dehshiri, Tehran: Tahoori.

۲۱. Qomi, S. A. (۲۰۰۵). *Koliyat Mafatih al-Jannan*. Translated by Mahdi Elahi Qomshaei, Qom: Umm Abiha.
۲۲. Raz Shirazi, A. G. (۲۰۰۸). *Menhaj Anwar al-Maarafah fi Sharh Mesbah al-Shari'a*. By Seyyed Mohammad Jafar Bagheri, Tehran: Khanghah.
۲۳. Rumi, J. (۲۰۱۸). *Masnavi Manavi*. Tehran: Parmis.
۲۴. Tabatabaei, M. H. (۲۰۱۷). *Majmooe Resael*. By Seyyed Hadi Khosroshahi, Qom: Bootsan Ketab.

Articles:

۱. Amin, A., & Raeisi Nafchi, R. (۲۰۱۸). A comparative study of the biography of Ahl al-Bayt (PBUH) in the description of the identification of Sufism by Mostamil Bokhari and Tadhkirat al-Awliya Attar. *Imam Ali 's Studies*, ۹(۱۸), ۱-۲۸.
۲. Asghari, T., Mahdavi, M., & Mahdian, M. (۲۰۲۳). Sociological Investigation of Rumi's Complaints in *Masnavi-ye-Ma'navi* with *Emphasis on Three Main Themes*. *Jostarnameh Journal of comparative Literature Studies*, ۶(۲۲), ۸۶-۱۱۷.
۳. Foroughi Moghaddam, B., & Eje'ee, T. (۲۰۱۹). The Educational Approach of Sharh at-Ta'arof to the Story of Prophet Adam (PBUH) in the Qur'an. *Literary Arts*, ۱۱(۲), ۳۷-۵۰.
۴. Mohammadi, M., Saffari, M., & Samizadeh, R. (۲۰۲۱). Narrative; One of the style traits in Sharh-e Taaruf. *Journal of Stylistic of Persian poem and prose*, ۱۳(۱۰), ۱۰۳-۱۲۳.
۵. Pazhouhandeh, L. (۲۰۱۳). The Affinity between God and Man in Teleological and Mystic Literature: The Case of Mowlavi. *Journal of Adab Pazhuhi*, ۶(۲۲), ۹۷-۱۲۴.
۶. Yamini, P., Ahmadnezhad, K., Mohseni Hanjani, F., & Latifi Azimi, A. (۲۰۲۱). The intellectual approaches of Rumi and Arvinalum to the category of fear. *Jostarnameh Journal of comparative Literature Studies*, ۵(۱۵), ۲۸-۵۸.

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

دوره هشتم، شماره بیست و هفتم، بهار ۱۴۰۳

بررسی تطبیقی نشانگان دوستی حق در آثار منشور و منظوم عرفانی (مستملی)

بخاری و مولوی)

مصطفی کردکتولی^۱، ملیحه مهدوی^۲، مسعود مهدیان^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۲

(صص ۱۷۰-۲۰۶)

چکیده

مبحث دوستی حضرت حق یکی از مهم‌ترین و زیباترین مباحث عرفان اسلامی است. به اعتقاد عرفا اساس عرفان بر پایه دوستی خداوند است و کتاب شرح‌التعرف، یکی از امهات متون منشور و مثنوی معنوی از مهم‌ترین آثار منظوم عرفانی، مشحون از مفاهیم مربوط به دوستی حضرت حق هستند. مستملی بخاری، صاحب کتاب شرح‌التعرف، هر عملی را با ترازوی محبت می‌سنجد و آگاهی از لوازم محبت را برای سالک طریق لازم می‌داند. مولوی نیز محبت خداوند را از اصلی‌ترین مبانی سیر و سلوک به حق قلمداد می‌کند. لذا هدف این پژوهش، بررسی تطبیقی نشانگان دوستی حق در آثار منشور و منظوم عرفانی (مستملی بخاری و مولوی) است. یافته‌های پژوهش با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای نشان داد از نظر مستملی و مولوی دم‌زدن از محبت الهی چندان ساده نیست و رسیدن به این مقام به مقدمات و تمهید لوازمی نیاز دارد. برخی از این ابزار و تمهیدات، عبارتند از: خودشناسی و شناخت مقام والای انسان، مبارزه با نفس، صفای قلب، شرم و حیا. مستملی و مولوی در ادامه معتقدند با چنین نشانه‌هایی

^۱ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی آباد کتول، ایران.

Mostafakordkatouli@gmail.com

^۲ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی آباد کتول، ایران. (نویسنده مسئول)

Ma.mahdavi@yahoo.com

^۳ گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی آباد کتول، ایران.

Mahdian.masood@gmail.com

می‌توان به شناخت دوستان حقیقی خداوند نایل گردید. دوستانی که دارای شاخص‌هایی همچون: ذکر، توکل، نرنجیدن از بلا، خوف و رجا و لقای محبوب هستند.

واژه‌های کلیدی: خداوند، دوستی، عرفان اسلامی، مستملی بخاری، مولوی، نشانه‌شناسی

۱- مقدمه

عشق و محبت خالصانه الهی، مفهومی بنیادین در ادبیات عرفانی است که تقریباً همه عرفا در آثار منظوم و منثور خود، بدان توجهی ویژه داشته و هدف اصلی انسان را نیل به این موضوع دانسته‌اند. بنابراین، در بعد ایجابی، عشق و دوستی به خداوند، عامل اصلی رشد معنویت فرد بوده و در بعد سلبی، مانع سقوط انسان در ورطه افکار و اعمال و اغراض حیوانی است. نکته مهم، شرایط نیل به محبت و دوستی خداوند است. از طرفی در تبیین گونه‌شناسی محبت می‌توان قائل به دو نوع از آن بود. محبت حقیقی و راستین و کاذب و دروغین. در محبت حقیقی، انسان برای نیل به محبوب خود تمام مساعی و همت خویش را تنها صرف نیل به محبوب می‌کند و هیچ چیزی جز وصل و لقاء، معشوق را اقناع نخواهد کرد.

به همین سبب، تمامی دشواری‌ها و نامهربانی‌ها از سوی عاشق نه تنها تحمل می‌شود که بعضاً برای او شیرین نیز خواهد بود ولی در محبت دروغین، فرد جلب و جذب امور ناپایدار و گذرا خواهد شد و زیبایی مورد نظر او فانی است و مسائلی همچون: ثروت، شهرت و قدرت (امور مادی و دنیوی) را مطمح نظر دارد. به همین سبب، بسیاری از عرفا، در مبانی سیر و سلوک خود، هرگونه محبت جز محبت راستین را نه تنها که آن را عامل تباهی انسان برشمرده، آن را حیوانی تلقی و در خصوص آن زنهار داده و مدعیان دروغین و ریاکار محبت سرزنش کرده‌اند. به عنوان مثال، مولوی در مثنوی، به محبت و علاقه دو حیوان که ظاهری متفاوت ولی علاقه و انسی مشترک داشته اشاره کرده است:

آن حکیمی گفت دیدم هم تکی	در بیابان زاغ را با لک لکی
در عجب ماندم بجستم حالشان	تا چه قدر مشترک یابم نشان
چون شدم نزدیک و من حیران ودنگ	خود بدیدم هر دو تا بودند لنگ

(مولوی، ۱۳۹۷: ۶۳۲)

۱-۱- بیان مسئله

اساساً بنیان فعالیت‌های انسانی را می‌توان کشش، علاقه و مبحث درونی وی دانست. به عبارتی دیگر، انسان قدم در عرصه‌ای خواهد نهاد که برایش لذت‌بخش باشد. به همین سبب، در تبیین عوامل محبت و علاقه قلبی انسان‌ها بایستی دلایل سه‌گانه ذیل را برشمرد:

- لذت: این مفهوم را بایستی اصلی‌ترین عامل ایجاد کشش و محبت دانست که خود به دو دسته لذات جسمانی (خوردن و آشامیدن) و غیرجسمانی (مانند علاقه به مطالعه کتاب)؛

- منفعت: انسان بر اساس نوع خفقت خود، اساساً موجودی محاسبه‌گر است، لذا برای کسب منافع یا دفع تضرر از خود اقدام می‌کند. البته بایستی اذعان داشت منفعت نیز همچون لذت به دو دسته منافع مادی (همچون ثروت) و منافع معنوی (همچون رستگاری) تفکیک می‌گردد. لذا منفعت از هر نوعی که باشد، از دیگر عوامل کشش، جذب و ایجاد محبت و علاقه است؛

- سنخیت: این مفهوم در واقع عامل و ابزار ایجاد دوستی، کشش و علاقه در ابعاد جسمانی و معنوی در میان انسان‌هاست. به همین سبب شباهت و اشتراک افراد در انگیزه‌ها، گرایش‌ها و عقاید و از جمله دلایل کشش، ارتباط، پیوند و محبت میان آنهاست.

بنابراین، محبت و علاقه فردی عامل بسیار مهمی است که فرد را وارد وادی سعادت یا تباهی می‌کند. در واقع مسئله اصلی اینجاست که چنانچه کشش، علاقه و محبت فرد حقیقی باشد وی را به توفیق رسانده و چنانچه از نوع دروغین و غیرحقیقی باشد عامل تباهی وی گردد. اینجاست که عرفا، در گام نخست به شیوه اولیای الهی ابتدا عشق و محبت و علاقه واقعی و حقیقی را از نوع دروغین و کاذب آن تمییز داده و در گام دوم به تبیین رویکردها، مراحل و اصول نیل به این علاقه و محبت حقیقی مبادرت می‌کنند. مسئله مهم دوم، به بعد از محبت و علاقه حقیقی مرتبط است. پس از آنکه فرد توفیق شناسایی محبت و علاقه حقیقی را به دست آورد به شاخص‌هایی نایل می‌گردد که مختص دوستان و علاقمندان حقیقی است. به تعبیر عرفا، هنگامی که فرد به محبت و علاقه واقعی محبوب (خداوند) دست یافت، به دردهایی لذت‌بخش مبتلا می‌شود که مختص دوستان حقیقی

خداوند است. مسئله سوم تبیین این موضوع مهم است که مبحث دوستی حق و محبت حقیقی وی تنها مختص عرفان اسلامی نیست چراکه محبت و علاقه قلبی و حقیقی به محبوب نه تنها در تمامی ادیان الهی وجود دارد که خود شاکله اصلی مبانی فکری آنان می‌باشد. به اعتقاد عرفا اعمال پیروان حق در هر لباس و مسلکی که باشند با ترازوی محبت سنجیده خواهد شد.

در این راستا، دو کتاب از قدیمیترین آثار منثور و منظوم فارسی در حوزه عرفان، شرح التعرف اثر ابوالبراهیم اسماعیل مستملی بخاری (۴۳۴ ق) و مثنوی معنوی اثر گران سنگ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی هستند. مستملی بخاری، کتاب التعرف لمذهب التصوف نوشته ابوبکر محمد بخاری کلابادی، صوفی و فقیه حنفی قرن چهارم هجری را به درخواست مریدان شرح کرده و مولوی نیز در مثنوی معنوی به تشریح و تفصیل با موضوع انسان، راه و رسم سلوک و عرفان و خدانشناسی و ... پرداخته است. بدین ترتیب بر مبنای آنچه گفته شد، پرسش اصلی این پژوهش چنین است: «از نظر مستملی بخاری و مولوی لوازم ضروری و پیش نیاز محبت حق چیست؟» پرسش فرعی این پژوهش نیز عبارت است از: «از دیدگاه این دو عارف برای شناخت محبان صادق چه نشانه‌هایی وجود دارد؟»

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت این پژوهش از آن جهت است که کتاب التعرف لمذهب التصوف، نخستین کتاب صوفیانه فارسی و آغازی است بر فارسی‌نویسی صوفیان. در واقع، نگارش این اثر باعث شد، مردمی که به زبان عربی تسلط نداشتند از مفاهیم و مضامین عرفانی آگاهی یابند. شرح‌التعرف را می‌توان محبت‌نامه الهی نیز نامید؛ چراکه نویسنده در سرتاسر این اثر، هر موضوعی را که مورد بررسی قرار داده است، از منظر محبت بدان نگریسته است.

از این نظر این کتاب را می‌توان پیشرو متون عرفانی فارسی دانست چنان‌که تأثیر آن بر تفسیر رشیدالدین میبیدی و آثار خواجه عبدالله انصاری بر کسی پوشیده نیست. در باره مثنوی معنوی نیز این موضوع صادق است، چنانکه این اثر، بنیان مهمی از سیر و سلوک عرفان و کنش انسان در ارتباط با خود، مسیر و هدف زندگی‌اش و نیز خداوند است. در باره ضرورت پژوهش کنونی نیز باید اذعان داشت که در زمینه محبت الهی کتاب‌ها و مقاله‌های ارزشمندی وجود دارد ولی امتیاز این پژوهش بیان و بررسی تطبیقی دو اثر ارزشمند

نثر و نظم عرفان (مستملی بخاری و مولوی) در مورد لوازم ضروری گام نهادن به وادی محبت الهی و معرفی نشانه‌های محب صادق است.

۱-۳- روش تحقیق

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

نویسندگان با تحقیق و تدقیق در منابع علمی و پایگاه‌های پژوهشی معتبر کشور، دریافتند اساساً هیچ‌گونه پژوهش مستقلی با موضوع و محوریت «نشانه‌شناسی دوستی حق در عرفان اسلامی با تأکید بر دو کتاب شرح‌التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری در حوزه نثر و مثنوی معنوی در حوزه نظم» صورت نپذیرفته است. بنابراین برای نخستین بار این پژوهش انجام می‌شود، با این حال برخی از پژوهش‌هایی که به نحوی مرتبط با آثار مستملی بخاری، مولوی یا دوستی خداوند در عرفان اسلامی باشد، به اجمال در ذیل بررسی می‌شود:

اصغری و دیگران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان: «بررسی جامعه‌شناسانه شکوایه‌های مولوی در مثنوی معنوی با تأکید بر سه درونمایه کلان» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که شکوایه‌های فرهنگی شامل مواردی همچون: شکایت از حاسدان، حيله‌گران و متکبران، مقلدان بی‌هنر، اهل شک، ناسپاسان، خرقه‌پوشان و ریاکاران است. شکوایه‌هایی با مضامین سیاسی شامل مواردی همچون: شکایت از حاکمان ظالم، دولت‌های ستمگر، قدرت‌طلبان و طالبان ریاست است و در نهایت شکوایه‌هایی با مضامین مذهبی شامل مواردی همچون: شکایت از مدعیان دیندار و دروغین، شیفتگان دنیا، بی‌دینان و دین‌فروشان می‌شود.

یمینی و دیگران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان: «بررسی جامعه‌شناسانه شکوایه‌های مولوی در مثنوی معنوی با تأکید بر سه درونمایه کلان» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که در اصل داشتن ترس‌ها و نگرانی‌های وجودی و اینکه سرچشمه ناخوشی‌های روحی و روانی انسان هستند، این دو متفکر اتفاق نظر دارند ولی در مبانی فکری و محتوای این‌گونه

ترس‌ها و نگرانی‌ها با هم اختلاف دارند. سرانجام این‌که مولوی راه‌کارهای اساسی‌تر و با مبانی عمیق‌تری را در حوزه درمان مطرح می‌کند.

- محمدی و دیگران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان: «بررسی ترس‌های وجودی و علاج آن‌ها از منظر مولوی و یالوم» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که مستملی قصد حکایت‌پردازی نداشته و از حکایت تنها به عنوان ابزاری در خدمت محتوا استفاده کرده است. لذا حکایت‌ها از همه عناصر داستان‌پردازی برخوردار نیستند اما با این حال در انتقال و اثربخشی مفاهیم موفق عمل کرده‌اند.

- فروغی‌مقدم و اجیه (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان: «رویکرد شرح التعرف به داستان حضرت آدم(ع)» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که با دیدگاهی تأویلی، کنشگر حقیقی نقض نهی آدم (ع) خداوند است، به مواردی از قبیل: محبت و غیرت الهی اشاره و استناد شده است. در مواردی نیز کنشگری حوادث را آدم (ع) دانسته که با دو دیدگاه مثبت و منفی تفسیر و تبیین شده است. در مسئله نقض امر شیطان نیز رویکرد نویسندگان کاملاً منفی است.

- امین و رئیسی‌نافچی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان: «بررسی تطبیقی سیره اهل بیت (ع) در شرح التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری و تذکره الاولیای عطار» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که مستملی بخاری و عطار، در آثارشان به منقبت اهل بیت (ع) پرداخته‌اند؛ این مناقب بر اساس مستندات تاریخی و روایی است و چه بسا که عطار در این روایت‌ها، از شرح تعرف بهره جسته است. نگاه مستملی و عطار، آزادمنشانه است و درصدد برآمده‌اند که درگیری‌های فرقه‌ای را کنار گذاشته و مذاهب را به یکدیگر نزدیک کنند.

- پژوهنده (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان: «رابطه خدا و انسان در ادبیات خداشناسی و عرفانی با تأکید بر آثار مولوی» به این نتیجه‌گیری دست یافت که جستجوی دو جانبه خدا و انسان برای نزدیکی به یکدیگر و آغازگری رابطه از سوی خداوند، تقدم اراده خداوند بر خواست آدمی، اشاره به محبت متقابل خدا و انسان و خاستگاه الهی عشق و همچنین نقش و کارکرد شفقت انسانی برای برقراری ارتباط با خداوند، اجابت دعا، بخشایش الهی و

مصونیت از قهر الهی، مهم‌ترین رابطه خدا و انسان در ادبیات خداشناسی و عرفانی مولوی است.

۲- بحث

۲-۱- **خودشناسی و شناخت مقام والای انسان:** خودشناسی از لوازم راه خداشناسی و از لوازم اولیة دوستان خدا برای قرب اوست. پی‌بردن انسان به علت خلقت خود به عنوان موجودی که مسجود فرشتگان است و موجودی که قلب او آینه حضرت حق است می‌تواند به شناخت خالق و در نهایت به دوستی بیشتر او منجر شود. اگر انسان بداند که در نزد پروردگار خویش چه جایگاهی دارد و اوست که علت آفرینش و اشرف مخلوقات است به مقام خود پی خواهد برد و خویش را جز به خدای خود نخواهد فروخت. مستملی در باره ارزش والای انسان اذعان دارد: «که خداوند هیچ گروه را نگفت که: «خلقت بیدی» مگر آدمیان را و هیچ گروه را نگفت: «و نفخت فیه من روحی» مگر آدمیان را و هیچ گروه نبودند که فرشتگان را فرمود که ایشان را سجده کنید، مگر آدمیان را و هیچ گروه نبود که به موافقت ایشان بهشت آفرید مگر آدمیان را» (مستملی، ج ۱، ۱۳۹۲: ۱۸۴). در این جا مستملی اذعان دارد محبوب خداوند بودن بالاترین رتبه آدمی است؛ بنابراین انسانی که دردانه خلقت بوده و عزیز پرورده‌ی حضرت دوست است، اگر خود را بشناسد و بیندیشد که محبوب خدا و جانشین او در این دنیاست و مهمتر آن که از روح اوست و به صورت او خلق شده دیگر، جز به حضرت دوست به قبله دیگری روی نمی‌نهد و درخواهد یافت اوست بهترین خریدار و طالب وی. «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و أموالهم» (توبه/۱۱۱). بنابراین به عقیده مستملی انسان با شناخت جایگاه والای خود در جمع موجودات و در نزد پروردگار درخواهد یافت که محبوب حضرت دوست است و باید در جهت کسب دوستی حق تلاش کند تا به منزل حقیقی برسد.

بحث خودشناسی و شناخت مقام والای انسان مورد تأکید عرفای بزرگی مانند مولوی نیز بوده است. درواقع، مولوی چنان در بحث و اندیشه انسان و انسان‌شناسی غوطه‌ور بوده است که تقریباً حجم بیشتر آثار وی مرتبط با انسان، آغاز و فرجام و ارتباط وی با خدا را

شکل می‌دهد به نحوی که اغراق نیست اگر ادعا شود مولوی هیچ اشتغال خاطر و هیچ نگرانی و هیچ همی جز انسان و سرگذشت و سرنوشت او ندارد. در این راستا، مولوی همواره نگران خویشتن خویش، و نگران دیگران است. دائم به فسادها و وسوسه‌ها و شرّ انگیزه‌های نفس می‌اندیشد و از آن بیمناک است. از خدا برای تصفیۀ تزکیۀ انسان مدد می‌خواهد تا به مدد فیض او به غایت برترین خود که همان اتصال به ذات مقدّس او است، نایل گردد. مثلاً در ضمن داستان آن اعرابی بادیه‌نشین که کوزه‌ای آب به عنوان هدیه به نزد خلیفه می‌برد، ناگهان به کوزه وجود انسان و مجاری حسّی که در آن تعبیه شده، منتقل می‌شود. انتقالی که شاید به نظر مردم ظاهر بین چندان مناسب ننمایند.

هم‌چنین در حکایت طوطی و بازرگان که در حقیقت سرنوشت مرغ جان است که از منبع و موطن اصلی جدا افتاده و در قفس تن محبوس آمده، در ضمن پیامی که طوطی برای هم‌نوعان و دوستان دیرین خود در هندوستان می‌فرستد و ناله و شکایتی که از هجر و دورافتادگی سر می‌دهد، سخن به مهجوری انسان می‌آید و درد فراق و التهاب عشق، و ناگهان سخن رنگ و بوی دیگر و شور و حال دیگر می‌گیرد. به همین سبب، شش دفتر مثنوی را می‌توان به حقّ «انسان‌نامه» نامید و از آن جا که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و به حکم «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» باید «خدای نامه» اش دانست. زیرا انسان از رهگذر شناخت خود یعنی این آیت کبرای الهی، به شناخت حقّ می‌رسد و مثنوی نردبانی است برای این صعود:

نردبان آسمان است این کلام	هر که ز این برمی رود آید به بام
نی به بام چرخ کو اخضر بود	بل به بامی کز فلک برتر بود

(مولوی، ۱۳۹۷: ۸۴۶)

بنابراین بحث انسان‌شناسی مورد نظر مستملی از منظر جایگاه والای انسان و مسجود فرشتگان بودن اوست حال آنکه انسان‌شناسی مورد نظر مولوی بیشتر مرتبط با از دست رفتن جایگاه والای انسان با تأکید بر وسوسه‌ها و دیگر معاصی است. به دیگر سخن، از منظر مولوی هرگونه خطا و اشتباه، انسان را از جایگاه والای الهی خود دور کرده و این جاست که مهجوری و دوری انسان را فراگرفته و او را گمراهی و تباهی فرا خواهد

گرفت. به همین سبب است که مولوی همواره از خدا برای تزکیه انسان مدد خواسته تا به مدد فیض او به غایت برترین خود که همان اتصال به ذات مقدس او است، نایل شود.

۲-۱-۱- مبارزه با نفس: سالک پیش از پای نهادن به وادی محبت لازم است موانع را بشناسد و با کنار زدن آنها راه را برای رسیدن به منزل دوست هموار کند. مستملی معتقد است: «جاه خلق زنار است و هوای نفس بُت. تا از بُت تبراً نکنی موحد نگردی، و تا زنار از میان نگشایی مسلمان نگردی» (همان، ج ۱: ۱۰۵). از نظر عرفا هرچه غیر دوست در دل باشد بُت است. به عبارتی آنچه انسان را به خود مشغول داشته، از یاد خدا غافل کند بت است. بت‌ها که مانع اصلی راه سالک به شمار می‌آیند به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول که عموم مردم بدان سرگرمند عبارتند از: بت شهوت بطنی، بت شهوت فرج و دوستی خانواده. این بت‌های عوام بوده و کنار زدن آنها ساده‌تر است ولی بت‌های عظیم‌تر مخصوص خواص است که عبارتند از: بت ظاهر یا ظاهرپرستی که بت صغیر نام دارد؛ بت مال که از آن قوی‌تر است، بت کبیر نامیده می‌شود و بت جاه یا جاه‌طلبی که بت اکبر است. از این روی، پیامبر(ص) آن را جهاد اکبر نامیده است. چراکه «نفس بین، خدا بین نباشد. و همهٔ بلای ابلیس از دیدن نفس آمد تا دعوی کرد که: انا خیر منه. و آن کسها که خدای تعالی را گذشتند و خدایی دعوی کردند از نظاری نفس آواز دادند» (مستملی، ج ۳، ۱۳۹۲: ۹۸۴).

مستملی نفس را دشمن می‌داند و می‌فرماید: «نفس دشمن است و خدای تعالی دوست... هرکه با نفس آشتی است، دلیل است که با خدای به جنگ است» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۲، ۵۱۳). به همین دلیل، سالک در هیچ هنگام نباید به نفس اعتماد کند. این اژدهایی به ظاهر خفته است. «اگر طرفه‌العینی نفس را دست دهی هزار زنار بر میان بندد و هزار بت پیش نهد. چنان باید که ورا به هیچ وجه اهل خیر ندانی تا بتوانی ذره‌ای وی را به خدمت آوردن. اگر صد هزار مکر نفس را قهر کنی به یک بار که به مراد وی بنگری همهٔ اسلام بر زمین زند» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۳: ۹۸۴). بنده‌ای که آمادهٔ سفر به سوی محبوب است، باید نفس را به زنجیر کشیده، گوش را از شنیدن پند آن اندود کند.

مولوی معتقد است که نفس دارای شاخص‌هایی است که ابتدا عقلانیت بشر را به زوال کشانده و در ادامه ضمن توجیه اقدامات ناپسند فرد را به فقهرا سوق خواهد داد. برخی از مهم‌ترین شاخص‌های نفس از منظر مولوی عبارتند از:

- توجیه‌پذیری نفس: مولوی معتقد است نفس همواره در نشان دادن نازیبایی‌ها و گمراهی انسان، استدلالاتی می‌آورد که اولاً توجیه‌گر بوده و ثانیاً با تزئین زشتی‌ها، چهره واقعی خود را از انسان مخفی می‌دارد. درواقع، مولوی معتقد است نفس با نوعی سحر و جادو، چشم افرادی که گام در راه می‌گذارند، کور و زمام آنان را در اختیار خود می‌گیرد:

صد زبان و هر زبانش صد لغت	زرق و دستانش نیاید در صفت
مدعی گاو نفس آمد فصیح	صد هزاران حجت آرد ناصحیح

(مولوی، ۱۳۹۷: ۲۵۵۲-۲۵۵۱)

زشت‌ها را نغز گرداند به فن	نغزها را زشت گرداند به ظن
----------------------------	---------------------------

(همان: ۴۰۷۰)

آدمی را خر نماید ساعتی	آدمی سازد خری را و آیتی
این چنین ساحر درون توست و سر	ان فی الوسواس سحرا مستتر

(همان: ۴۰۷۲-۴۰۷۱)

- تنوع‌طلبی و سیرناپذیری: به عقیده مولوی تنوع‌طلبی دائمی از مصادیق گمراهی و از راهکارهای نفس برای جدال با عقل و گمراهی انسان‌هاست. درواقع، به عقیده مولوی، نفس همچون اژدهایی است که هیچگاه سیری در وی ندارد و عطشی سوزنده در نفس وجود دارد که نابودکننده است:

فاذا جاء الشتا انكروا	يطلب الانسان في الصيف الشتا
لابضيق لابعيش ابداء	فهو لايرضى بحال ابداء

(همان: ۱۱)

دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگردهد کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز	کم نگردهد سوزش آن خلق سوز

(همان: ۱۳۸۰-۱۳۷۹)

عالمی را لقمه کرد و درکشید	معهده‌اش نعره زنان هل من مزید
----------------------------	-------------------------------

(همان: ۱۳۸۳)

- تکبر: از دیگر شاخص‌های نفس در مجادله با عقل و تلاش برای گمراهی انسان، ایجاد حسّ تکبر و حسادت است. به عقیده مولوی خودبینی و تکبر بدترین بیماری روح انسان بوده و نفس، همواره حس خود برتر بینی را در انسان‌ها تقویت می‌کند (اصغری و دیگران، ۱۴۰۱: ۹۹). چنین حسّی در ادامه ایجاد حسادت نیز می‌کند چرا که افراد متکبر به هیچوجه، خوشحالی، توفیق و زیبایی دیگران را نمی‌توانند تحمل کنند. مولوی در ادامه در تبیین چنین افرادی می‌گوید:

او چو بیند خلق را سرمست خویش تکبر می رود از دست خویش

(همان: ۱۸۵۶)

بنابراین هم در اندیشه مستملی بخاری و هم در اندیشه مولوی در ابتدا فرد سالک نباید به هیچ عنوان به نفس اعتماد کند و سپس به این مسئله آگاه گردد که نفس همواره دشمن درونی و در کمینگاه اوست و لذا بایستی با چنین نفس طمعکاری همواره به مبارزه و دشمنی پرداخت تا مبادا فرد سالک از اژدهای نفس شکست خورده و از نیل به معشوق حقیقی بازماند.

۲-۱-۲- صفای قلب: صفای قلب به معنای پالایش قلب از هرچه غیر خداست. خداوند نمی‌خواهد که شریکی در قلب بنده خود داشته باشد. مستملی هر نوع مراد یا بیم از غیر حق را مخالف صفای قلب می‌داند و معتقد است: «صفای قلب آن است که جز از حق نترسد و جز بدو امید ندارد و جز بر او اعتماد نکند. اگر جز این باشد آلوده دل است» (مستملی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۶۷). در دوستی‌های مجازی نیز غیرت مشاهده می‌شود. پس «چون محبت مجازی غیرت واجب کند، محبت حقیقت اولاتر! و لامحاله که حقیقت قوی‌تر» (همان، ج ۴: ۱۷۸۶) محبّ حق باید خانه دل که عرش رحمان است از هرچه غیر او پردازد؛ چراکه «محبت، سقوط همه محبت‌هاست از دل مگر محبت حبیب. از نظر عرفا صفای قلب رهایی از رنگ‌ها و پدیده‌ها و آراسته‌شدن به بیرنگی و صفای باطن و زودن قلب از تیرگی‌هاست. پس سالک باید از هرچه ماسواالله است دل را خالی کند تا لایق مراتب بعدی شود.

از دیدگاه مولوی، نیز قلب انسان بایستی تنها جایگاه محبوب واقعی باشد و در این راستا، قلب باید دارای چندین شاخص باشد. به بیانی دیگر، قلب انسان تنها زمانی مختص حضرت دوست واقع می‌شود که به شاخص‌های ذیل دست یافته باشد:

نخست، به عقیده مولوی، تنها قلب انسان مومن توانایی حضور گنجایش حق را در خود داراست:

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من نگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بگنجم ای عجب	گر مرا جوینی در آن دل‌ها طلب

(مولوی، ۱۳۹۷: ۲۶۶۳-۲۵۶۱)

دوم؛ به عقیده مولوی قلبی که خواهان حضور حضرت حق است، بایستی خود را از تمامی آلودگی‌های جسمانی و روحانی بیالاید و این مستلزم وجود ریاضت و تحمل دشواری‌هاست:

گر ز نام و حرف خواهی بگذری	پاک کن خود را زخود هین یک‌سری
همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو	در ریاضت آینه بی‌رنگ شو
خویش را صافی کن از اوصاف خود	تا ببینی ذات پاک صاف خود

(همان: ۳۴۵۸-۳۴۶۱)

سوم؛ به عقیده مولوی اگر دل تهذیب شود، نخستین بازخورد آن تجلی نور الهی در آن است:

آینه دل چون شود صافی و پاک	نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را	فرش دولت را و هم فراش را

(همان: ۷۲-۷۱)

لذا از منظر مستملی و مولوی، قلب انسان باید دارای چند کارویژه مهم برای رستگاری و نیل به حضرت حق باشد: نخست آنکه قلب تنها جایگاه یک محبوب است بنابراین چنانچه به جز خداوند، هر محبوب دیگری در قلب قرار گیرد، نورانیت و صفای قلب محقق نخواهد شد. دوم، هم به عقیده مستملی و هم مولوی، پالایش قلب از هرگونه آلودگی‌ها برای صفای قلب و نیل به محبوب حقیقی لازم است و یکی از مهم‌ترین

رویکردها در این رابطه ریاضت است. به همین سبب، نفس یکی از مهم‌ترین عوامل تاریکی قلب است. بنابراین سالک در پیمودن راه عرفان، همواره به نفس به مثابه عامل گمراه کننده و تباهی قلب بایستی توجه ویژه داشته باشد.

۲-۱-۳- شرم و حیا: شرم و حیا به معنای بازدارندگی درونی، طبیعی و فطری است. حیا مومن را به پرهیز از زشتی‌ها ترغیب می‌کند. دوست‌دار حق در تمام لحظات خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود می‌بیند و در همه احوال ادب و حیا را در حضور حضرت دوست رعایت می‌کند.

مستملی حیا را نتیجه ایمان صادق می‌داند و می‌گوید: «چون ایمان صادق باشد سر را مشاهدت باشد و چون مشاهدت درست آمد تعظیم به جای آید و چون باطل را تعظیم آید ظاهر تبع باطن آمد و چون تعظیم باطن بیند شرم دارند خلاف کردن. و این از بهر آن است که جوارح بندی قلب‌اند و قلب ملک ایشان است اما قلب اسیر حق است و چون ملک اسیر گشت چاکران ملک اسیرتر باشند. پس نشان تعظیم باطن حیا ظاهر باشد. هرچند باطن را تعظیم بیشتر ظاهر را حیا بیشتر و هرچند حیا بیشتر خلاف کمتر» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۳، ۱۰۵۸). به اعتقاد عرفا تمامی سالکان چه آن‌ها که در بدایت راه سلو کنند و چه کسانی که به مرتبه شهود رسیده‌اند ناگزیر به داشتن حیا در محضر حق و رعایت ادب در تمامی شئون و مراتب زندگی و سلوک خویش‌اند. به عقیده مستملی «اگر مؤمن را چندان صدق ایمان نباشد که مشاهدت یابد، باری چندان صدق ایمان نباید که بداند اگر من شاهد نیم باری حق -سبحانه- شاهد من است. همچنان تعظیم دارد او را که مخلوقی از او بیند روا ندارد که حق از او بیند» (همان، ج ۳: ۱۰۵۸). اگر بنده خود را مجهز به همین یک خصلت کند، هیچ مکانی را برای نافرمانی حق نمی‌یابد؛ زیرا می‌داند عالم محضر خداست و در محضر خدا مرتکب گناه نمی‌شود.

مفهوم شرم در اندیشه مولانا در گام نخست، بازدارنده است به این صورت که به عقیده مولوی، شرم موجودی زنده است که انسان را فروافتادن در ورطه هلاکت و رسوایی باز می‌دارد:

یک زمان مانع همی شد شرم و جاه یک زمانی جوع می‌گفتش بخواه

(مولوی، ۱۳۹۶: ۹۷۵)

دومین شاخصه شرم به عقیده مولوی، حرارت و سوزندگی شرم و حیا برای فرد است چرا که هرگونه اندیشه و احساس خطا و معصیت را از فرد دور می‌کند:

من صد هزار خرقه ز سودا بدو ختم کان جمله را بسوخت به یک بار شرم تو

(همان: ۸۳۸)

سومین شاخصه شرم در اندیشه مولوی، خصلت منور کردن و نورانیت بخشیدن به فرد باحیاست. به عقیده مولوی، شرم پس از آنکه فرد را از ورطه تباهی نجات بخشد، در ادامه به وی نورانیت خاصی بخشیده و چهره‌اش را همچون ماه زیبا و درخشان خواهد کرد:

خنده شیرین زدوشرم بر افروخت ماه غریب از چو من غریب شماری

(همان: ۱۱۲۰)

چهارمین شاخصه شرم از دیدگاه مولوی، شکننده بودن شرم و حیاست. اینجاست که مولوی احساس خطر کرده و هرگونه بی‌شرمی در برابر درگاه حق تعالی را عاملی برای رانده شدن فرد در نظر می‌گیرد. به بیانی دیگر، به عقیده مولوی، شرم و حیا به مثابه حق خداوندی در نظر گرفته شده است:

قل تعالوا گفت حق ما را بدان تا بود شرم اشکنی ما را نشان

(همان: ۱۱۱۰)

بنابراین در نگاه مستملی و مولوی، شرم و حیا دارای چند ویژگی مشابه هستند. از نگاه هر دو عارف، شرم و حیا شرط و لازمه دوستی با حضرت حق است. دوم، شرم و حیا شرط صداقت در وادی سلوک است. سوم؛ شرم و حیا عاملی مهم و بازدارنده از سقوط فرد سالک است و نهایتاً شرم و حیا نتیجه ایمان حقیقی است.

۲-۲- نشان دوستداران حق:

انسانی که از روح خداوند و آینه جمال حضرت دوست است، باید بازتابنده جمال و کمال حق باشد. در حدیث نبوی آمده است که صحابه از رسول الله (ص) پرسیدند که اولیای حق تعالی کیستند؟ فرمودند: «آن کسانی که چون بینید ایشان را، یاد کرده شود خدای را» (بوزجانی، ۱۳۹۶: ۱۵). نشان دوست‌داران حق آن است که از وجود خود خالی شدند و «هر چه بدیشان منسوبست از افعال و اخلاق و اوصاف، کمالات حضرت حق است -

سبحانه-که در ایشان ظاهر شده است و ایشان را مرتبه مظهریت بیش نیست» (جامی، ۱۳۸۰: ۸۲). دوستان حق بدون آن که خود را ابراز کنند، در میان خلق نمایانند. مستملی با مثالی این موضوع را چنین بیان می‌کند: «بی‌خویشتنی دلیل دیوانگی بس و بی‌قراری دلیل عاشقی بس و بی‌آرامی دلیل مصیبت بس. اگر هزار گیرنده نشسته باشند خداوند مصیبت در میان پیدا باشد و دیوانه در میانه عقلا پیدا باشد و محب در میان نامحبان پیدا باشد» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۳، ۱۰۵۴). در بخش دوم این پژوهش به تبیین و تدقیق در نشانه‌های دوستان خدا از منظر مستملی و مولوی خواهیم پرداخت:

۲-۲-۱- ذکر:

پیامبر(ص) می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِهِ» (نهج‌الفصاحه، ۱۳۹۶: ۲۹۲). کسی که چیزی را دوست داشته باشد، زیاد از او یاد می‌کند. بنابراین نشان دوست‌دار حضرت حق آن است که زیاد یاد خدا کند، آن که خدا را دوست دارد؛ دائم به ذکر او مشغول است. «خداوند تعالی به ذکر بسیار مؤمنان را بستود و گفت: وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ [احزاب/۳۵] که کثرت ذکر از فرط محبت خیزد» (مستملی، ۱۳۹۲، ج ۳: ۱۳۳۵). دوست‌دار حق به دل در محضر دوست حاضر است و هیچ چیز او را از ذکر دوست غافل نمی‌گرداند. آنچه در دل اوست معبود است و اگر در دل او غیر حق باشد آن جز بُت نیست. «حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود و از محبت حضرت الهیت به هیچ چیز دیگر التفات ننماید و او را هیچ معبودی نماند که اطاعت وی دارد جز حق تعالی» (همان، ج ۲: ۵۶۳). از طرفی، کمال ذکر، ذکر دائمی است به گونه‌ای که بنده در هیچ حالتی از یاد دوست غافل نباشد. در این باره مستملی معتقد است: «چون محلّ کسی اندر دوستی بدان جایگاه رسد که ذکر وی ورا انس گردد آن کس اندر پیش وی باسد تا هر کی بنگرد ورا ببند» (همان، ج ۳: ۱۳۵۸). نتیجه ذکر قلبی به ذکر عملی می‌انجامد؛ یعنی محب حق هر خیری را با یاد خدا شروع کرده و به پایان می‌رساند زیرا چون دائم ذکر دوست در قلب اوست و خدا را ناظر بر اعمال خویش می‌بیند مرتکب هیچ خطایی نمی‌شود. از دیدگاه مولوی، دعا در گام نخست، شرط و رعایت بندگی انسان است که تنها راه نجات انسان تمسک به ذکر و یاد خداوند است:

همچو چهی است هجراو، چون رسنی است ذکر او در ته چاه یوسفی دست زنان در آن رسن (مولوی، ۱۳۹۶: ۱۸۳۹)

در مرحله بعد، مولوی معتقد است دعا و نیایش با خداوند موهبت و فضل الهی است و خداوند هر بنده‌ای را که دوست بدارد، توفیق نیایش و ذکر خود را دل آن فرد می‌افکند:

این دعا تو امر کردی ز ابتدا
ورنه خاکی را چه زهره این بُدی؟
چون دعامان امر کردی ای عجاب!
این دعای خویش را کن مستجاب
هم ز اول تو دهی میل دعا
تو دهی آخر دعاها را جزا
این دعا هم بخشش و تعلیم توست
گرنه درگُلخَن، گلستان از چه رُست؟
جز تو، پیش کی برآرد بنده، دست؟
هم دعا و هم اجابت از تو است
(همان: ۱۰۲۶-۱۰۲۳)

در گام بعدی، مولوی معتقد است، چنانچه فرد شرایط بندگی را رعایت کند، به قلبی پاک نایل می‌شود که این موضوع بسترساز اجابت دعای وی است:

هر که را دل پاک شد از اعتدال
آن دعایش می‌رود تا ذوالجلال
(همان: ۲۳۰۵)

در مرحله آخر، مولوی معتقد است، اساس سعادت و کامیابی فرد، تنها دعا در محضر پروردگار و خواستن همه خوبی‌ها از اوست:

هین امید اکنون میان را جست بند
خیز ای گرینده و دائم بخند
که برابر می‌نهد شاه مجید
اشک را در فضل با خون شهید
(همان: ۱۶۱۸-۱۶۱۹)

از دیدگاه مستملی بخاری، ذکر و یاد خداوند و نیایش با او، موجبات حب و دوستی انسان با خداوند می‌شود و این موضوع بسترساز عدم گناه انسان در محضر خداوند می‌شود، در حالی که به عقیده مولوی ذکر و یاد خداوند شرط بندگی بوده و تنها راه نجات انسان است.

۲-۲-۲- توکل:

توکل به معنی حسن ظن به خداوند است. یعنی خوش‌بین بودن به رحمت و حمایت پروردگار عالمیان. از امام صادق (ع) در مورد توکل پرسیدند، فرمود: «این که با خدای از احدی نترسد. پس اساس عقد توکل بر حسن ظن به خدا استوار است» (حلی، ۱۳۸۸:

۱۳۲). بنابراین، رسم دوست آن است که به دوست حسن ظن داشته باشی، اگر بی‌اعتمادی در میان باشد بر صداقت آن دوستی باید شک کرد. دوستی بالاتر از خداوند نیست و وکیلی صادق‌تر از او نخواهد بود؛ محبّ حق با آگاهی از این موضوع فقط به او توکل دارد. لذا توکل یکی از نشانه‌های مهمّ دوستان حق است. محبّ با اطلاع از اینکه تمام امور به دست خداوند است؛ هر اتّفاقی را از مصلحت و حکمت او می‌داند. در این صورت نه چشمش به دست غیر است نه اضطرابی در دل او «چنان که خدای - تعالی فرمود: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. (طلاق/۳) و آن را که نگاهدار حق گردد او را جز سلامت نباشد. توکل خویشتن به وی سپردن باشد و نشان خویشتن به وی سپردن، تدبیر خویش از خویشتن باز داشتن باشد» (مستملی، ۱۳۹۲، ج ۴: ۱۶۹۲).

توکل نشان اعتماد به حضرت حق تعالی است. او که روزی بندگان را ضمانت کرده است. بنده‌ای که خدا را وکیل خود قرار می‌دهد، دیگر رنج هیچ موجودی را متحمل نخواهد شد. مستملی در این رابطه معتقد است خدای تعالی چنان پاداشی به متوکلان داده که تمام خوشی‌های دنیا و عقبی در مقابل آن اندک است و آن پاداش دوستی خود است نسبت به متوکلان: «متوکلان را مکافات داد که آن برترین همه ی طاعت‌ها است و آن محبت است. گفت: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل‌عمران/۱۵۹) (همان، ج ۳: ۱۲۹۷).

به عقیده مولوی، توکل چندین ویژگی و تأثیرات مهم در زندگی فرد دارد: نخست آنکه توکل، در گام نخست، باعث رهایی انسان از گمراهی و هدایت به سوی خداست، لذا مفهوم اصلی توکل در نگاه مولوی یعنی اعتماد و تکیه بر خداوند و گسستن از غیر او.

تکیه بر جبار کن تا وارهی
ورنه افتی در بلای گمراهی

(مولوی، ۱۳۹۶: ۳۱۲۵)

مولوی سپس، به تأسی از آیات و احادیث، توکل را امری نیکو و بلکه بهترین امر دانسته و آن را سنّت اصیل پیامبر اسلام تلقی کرده است:

نیست کسبی از توکل خوب‌تر
چیست از تفویض خود محبوب‌تر

(همان: ۲۰۱۷)

گفت آری گر تو کل رهبر است این سبب هم سنت پیغمبر است

(همان: ۹۶۳)

مولوی در ادامه به تبیین مراحل توکل پرداخته و ضمن تبیین درجات توکل، مثالی جالب توجه را در این رابطه بیان داشته است که فرزندى خردسال همواره چشم امیدش به مادرش است، زیرا در صورت وقوع مشکل، تنها پناهگاه و امید طفل، مادرش است که مشکل او را چاره‌سازی کند. مولوی از این حکایت در صدد اثبات این موضوع است که از درجات بالای توکل، آن است که حال توکل کننده با خداوند خویش، مانند حال کودک با مادر خویش است. کودک جز مادرش کسی را نمی‌شناسد و جز برای او بیتابی نمی‌کند و جز به او به کسی اعتماد ندارد. همین که او را می‌بیند - در هر حالی که باشد - دامنش را میگیرد و از او جدا نمی‌شود.

گفت موسی را به وحی دل خدا	کای گزیده! دوست می دارم ترا
گفت: چه خصلت بود ای ذوالکرم	موجب آن تا من آن افزون کنم
گفت: چون طفلی به پیش والده	وقت قهرش دست هم بر وی زده
مادرش گر سیلی ای بر وی زند	هم به مادر آید و بر وی تند

(همان: ۱۷۳۱-۱۷۲۹)

نهایتاً مولوی به این موضوع اشاره می‌کند که اگر انسان تنها خدا را شایسته حقیقی توکل پندارد، خداوند نیز در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط امداد و یاری خود را به وی ارزانی خواهد داشت هر چند تمامی موجودات علیه وی توطئه کنند:

گر هزاران موش پیش آرند سر	گره را نه ترس باشد نه حذر
خشک گردد موش زان گره عیار	گر بود اعداد موشان صد هزار

(همان: ۱۰۲۳-۱۰۲۲)

باز شد قفل و در و شد ره پدید	چون توکل کردیوسف، برجهید
گرچه رخنه نیست در عالم پدید	خیره یوسف وار می باید جهید
تا گشاید قفل و در پیدا شود	سوی بیجایی شما را جا شود

(همان: ۶۴۵-۶۴۴)

در اندیشه مستملی بخاری، اساس توکل بر حسن ظن است به این صورت که فرد توکل کننده تمامی امور را به صاحب اصلی قدرت واگذار کرده و اعتماد محض به محبوب حقیقی نه تنها چاره ساز خواهد بود بلکه دیگر فرد را متحمل هیچ گونه رنجی از سوی دیگر موجودات و مخلوقات نخواهد کرد. به عقیده مولوی نیز اساس توکل اعتماد و تکیه بر خداوند و گسستن از غیر اوست. بنابراین چنانچه فرد با ایمان حقیقی، تنها به خداوند اعتماد کند، راه‌های دشوار بر او گشایش خواهد یافت.

۲-۲-۳- نرنجیدن از بلا:

دوست صادق از بلای دوست نرنجد و حتی آن را نبیند و اگر ببیند به چشم هدیه‌ای از سوی او به جان می‌خرد. چرا که «ایشان را لذت دهندۀ بلا از بلا چنان غایب کرده است کز بلا خود خبر ندارد. از چیزی که خبر ندارد چگونه نالند!» (مستملی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۵۶). پس دوستی آنان به بلا نقصان نیابد. لذا، به اعتقاد مستملی آن که دعوی دوستی کند، هیچ زمان در آسایشی که دیگران بدان خوشند، مقام نگیرد. «ایشان از فرط محبت خویش و از غلبۀ شوق خویش طرفه‌العینی راحت نیابند زیرا محبت با راحت به هم جمع نیاید. هر چیزی را غذایی است که بدان غذا بقا یابد و غذای محبت بلا است، چون بلا بازگیری محبت نماند» (همان، ج ۱: ۱۹۰). بلا امتحان الهی است تا هم باعث پختگی دوستان و هم فرار مدعیان شود.

حضرت دوست می‌خواهد که دوستان خود را تطهیر کند تا لایق جوار او شوند. ابوسعید ابوالخیر می‌گوید: «پیران گفته‌اند کی خداوند ما دوست دارد که می‌زند و می‌کشد و نیست کند، چنانکه اثر نماند آن‌جا، آن‌گه به نور بقای خویش تجلی کند بران خاک پاک» (میهنی، ۱۴۰۰: ۳۱۸). محبان حق در بوتۀ بلا می‌جوشند، پاک و خالص به درگاه حق حاضر می‌شوند. «همه چیزها به راحت بقا یابند و به بلا نیست شوند، محبت به بلا بقا یابد و به راحت نیست شود. همه چیزها از بلا می‌گریزند و محبت بلا را به آرزو جوید. چون ایشان دعوی محبت کردند در راحت به خویشان در بستند و در بلا بر خود بگشادند تا صدق خویش در محبت پدید کنند و گر ایشان بلا خود اختیار نکنند چون دعوی محبت

کردند، حق تعالی خود بر سر ایشان بلا باران کند» (همان، ج ۱: ۱۹۱) أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت/۲).

مولوی در تبیین مفهوم رنج از دو نوع آن سخن می‌راند: رنج مذموم و رنج مطلوب. منشأ رنج مذموم که رنجی نکوهیده است، دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های انسان است و رنج مطلوب، درد و رنجی است که در فراق معشوق و محبوب صورت می‌گیرد. مولوی معتقد است «شهوتهای نفسانی و تمتعات جسمانی» عامل دیگر در ایجاد رنج هستند؛ البته در صورتی که آدمی خود را اسیر آنها کند و به گفته مولانا، مست آنها شود. به بیان دیگر، شهوت و میل جسمانی فی‌نفسه مخرب نیست. بلکه با نحوه عملکرد فرد و میزان وابستگی او به آنها ارتباط دارد.

از این‌رو، مولانا در تمثیلی انسان‌ها را به دیو، و شهوت را به زنجیری تشبیه می‌کند که مردم را به کوشش وادار می‌کند. اما در صورت استفاده نادرست از آن، هلاکت را به دنبال دارد که نمونه آن را در داستان «آن کنیزک که با خر خاتون شهوت می‌راند» می‌توان دید. حال آنکه عارف به مدد عقل، این مال‌ها و لذات دنیوی و جسمانی را خرده‌سنگ‌هایی می‌داند که فقط صفای قلب آدمی را زدوده و او را دچار غم و پریشانی می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت که رنج مادی و مذموم مانع انسان برای رسیدن به کمال و برای امتحان او است. در باره رنج مطلوب بایستی اذعان داشت که به عقیده مولوی، فراق مهم‌ترین عامل در ایجاد رنج مطلوب است. مولوی این فراق را با تمثیل «نی» توصیف می‌کند؛ نی‌ای که از موطن خویش، یعنی نیستان، دورافتاده و با سیر نزولی به جهان ماده قدم گذاشته و در زندان تن اسیر شده‌است، و چون حقیقت روح با عالم ماده سنخیت ندارد، از رنج غربت و جدایی ناله و شکایت می‌کند. مثل این روح مثل مرغی محبوس است که آب و دانه در قفس او گرد آورده‌اند و قفس تنگ را در باغی زیبا به درختی آویخته‌اند و اکنون این مرغ در پی رهایی و آزادی است. از این‌رو است که مولانا هرگونه معرفت نسبت به حقیقت (که جایگاه اصلی روح است) را رنج‌آور می‌خواند و به انسان مسافر توصیه می‌کند که به این وطن موقتیکه جولانگاه نفس اوست، دل نبندد تا اینکه روح که از عالم بالاست به مکان اصلی خود بازگردد.

بنابراین به طور کلی از دیدگاه مولوی، آن دسته از رنج‌ها که ناشی از رفتار خود آدمی است، به لحاظ ماهوی مذموم هستند. اما رنج‌هایی که جبری است و از جانب خداوند بر انسان تحمیل می‌شود (نظیر رنج‌هایی که با هدف آزمایش الهی انسان بدان مبتلا می‌شود، و رنج ناشی از فراق و عشق) بسته به میزان درک و معرفت هرکس متفاوت است، یعنی اگر انسان دنیاگرا به چنین رنج‌هایی مبتلا شود، مسلماً آن را مطلوب نمی‌داند. اما اگر همان رنج در مسیر سالک و عارف قرار گیرد، مطلوب است؛ حال خواه ناشی از نوعی نقص در حیات وی باشد و یا درد ناشی از فراق. اما چرا آدمی برای وصال حق باید متحمل رنج و اندوه شود؟ مگر خداوند به واسطه قدرت و رحمت خود نمی‌تواند راه وصال را برای انسان عاشق و طالب هموار کند؟

مولوی برای انسان سالک نوعی تولد روحانی قائل است و درد ناشی از آن را به درد زن آبستن تشبیه می‌کند. زیرا آدمی دارای جسم و اندیشه مادی است و برای رسیدن به مطلوب باید از این امور رهایی یابد، و این امر بسان کودکی است که از رحم تنگ و تاریک پای به جهان می‌گذارد. اما این درد بر آن زن شیرین و مطلوب است. زیرا یادآور روزگار وصال اوست. همچنین برای طالب و سالک نیز این رنج، شیرین می‌کند و نیز مقدمه دیدار الهی است. البته خداوند نیز می‌تواند راه وصال را هموار کند، اما شیرینی مقصد به میزان رنج سفر است. یعنی فرد عاشق و طالب، به هر اندازه در راه رسیدن به مقصد رنج بکشد، به همان اندازه به لذت‌ها می‌رسد.

بنابراین چه از منظر مستملی بخاری و چه از منظر مولوی، رنجی که انسان در فراق محبوب می‌کشد، رنجی است خلوص بخش و در راستای صفای معنوی فرد سالک.

۲-۲-۴- خوف و رجا:

خوف و رجا عارف با دیگران متفاوت است. خوف عارف از بیم فراق است نه از ترس دوزخ، و رجا او از نظاره کرم الهی است نه اعمال خود. امید دارد که حضرت دوست از کرم خود بدو اجازه قرب دهد. گروهی دم از خوف نمی‌زنند و می‌گویند که کرم خداوند همه را شامل می‌شود ولی مستملی چنین اعتقاد دارد: «خوف و رجا محبت را چنان که مرغ را دو پر مرغ به یک پر نپرد تا هر دو پر نباشد؛ اگر هر دو باشد لکن یکی ناقص باشد پرد،

لکن کژ پرد» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۱، ۲۳۲). وقتی عارف حضرت دوست را ناظر بر اعمال خود می‌بیند هیبت و سطوت الهی مانع ارتکاب خلاف رضای او می‌شود. این مانع چنان است که فکر خطا نیز به مغز او راه نمی‌یابد، «یعنی از گنه چنان رجوع کند که ذکر گناه بر دل نگذرد؛ محال بود که به سر گناه بازگردد» (همان، ۲۳۳).

پس خوف الهی می‌تواند موجب نوعی عصمت در وجود عارف شود. لذا خوف الهی باعث است بر عدم خوف غیر او، این نتیجه خوف خداوند است که به بنده عارف «چندان نور خوف خویش داد که همه خوف‌ها را بسوخت و از غیر حق مرایشان را خوف نماند» (همان، ج ۲، ۸۹۶)

آیات و اخبار بسیار در فضیلت خوف الهی وجود دارد که می‌گوید: هر که خدا را بیشتر بشناسد خوف او بیشتر است و «خدای تعالی از برای اهل خوف، علم و هدایت و رضوان و رحمت را که مجمع مقامات اهل بهشت است، جمع کرده و فرموده: *أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* (فاطر/۲۸) یعنی خوف و خشیت از خدا برای اهل علم است و بس. پس خوف الهی که نتیجه محبت و معرفت است باعث رستگاری بندگان می‌شود، خصوصاً آنان که به معرفت حق رسیده باشند.

دیگر نشانه محبت الهی که به همراه خوف دو بال پرواز عارف را می‌سازد، رجا و امیدواری به فضل و کرم خداوند است. خلاف آن ناامیدی از کرم پروردگار و بی‌اعتمادی به بخشش حضرت احدیت است. عرفا امید به خلق را نشانه ناامیدی از خدا و تهمت به حق می‌دانند. آنان «به رجای دوست چنان مشغول باشند که به غیر دوست امید ندارند، از بهر آن که امید به غیر دوست داشتن مر دوست را متهم کردن است و اندر دوستی تهمت محال است» (مستملی، ۱۳۹۲: ج ۳، ۱۰۰۴).

لازم به ذکر است، رجا برای کسی که بی‌محابا خلاف امر پروردگار مرتکب هر گناهی می‌شود و قصد توبه هم ندارد؛ امیدی واهی بیش نیست. البته ناامیدی از کرم پروردگار هم گناهی بالاتر از دیگر گناهان او به حساب می‌آید. گروهی از عرفا رجا را بر خوف برتری می‌دهند و می‌گویند: «چگونه رجا افضل از خوف نباشد و حال آن که آبخور صفت رجا از دریای رحمت است و آبخور صفت خوف از دریای غضب. و کسی که صفات مقتضیه لطف و رحمت را ملاحظه کند، محبت بر او غالب می‌شود و مقامی از مقام محبت الهی

بالا تر نیست» (نراقی، ۱۳۷۸: ۲۱۳) در دعای جوشن کبیر (بند ۱۹) می‌خوانیم: « يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ: «ای کسی که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» (قمی، ۱۳۸۴: ۱۸۶) ویژگی محبان حق دارا بودن دو بال خوف و رجا با هم است؛ خوفی که آنان را از گناه باز میدارد و رجایی که امید به کرم پروردگار است نه اعمال خویش.

مولوی در موضوع خوف و رجا معتقد است که رحمت خداوند بر غضب و خشم او پیشی گرفته است. بنابراین بیش از آنکه از خشم و عقاب خداوند ترسید بایستی به لطف و بخشش بی‌منت‌های وی امید داشت:

سبق، رحمت راست و او از رحمت است چشم بد محصول قهر و لعنت است
رحمتش بر نعمتش غالب شود چیره زین شد هر نبی بر ضد خود
(مولوی، ۱۳۹۶: ۵۱۴)

مولوی در ادامه همه انسان‌ها حتی گناهکاران را به امیدواری رحمت و بخشش خداوند مزده می‌دهد و ناامیدی را گناهی بزرگ قلمداد و این نکته که بایستی همواره به رحمت خداوند امید داشت، تکرار می‌کند:

انبیا گفتند نومیدی بد است فضل و رحمت‌های باری بی‌حد است
از چنین محس نشاید ناامید دست در فتراک این رحمت زیند
(همان: ۲۹۲۲)

مولوی معتقد است از ذات بلند پروردگار، تنها محبت و بخشش بر می‌آید و این موضوع تنها پرتوی اندک از عفو بی‌کران و بخشایش بی‌همتای الهی است:

عفوهای جمله عالم ذره‌ای عکس عفو تو هر بهره‌ای
عفوها گفته ثنای عفو تو نیست کفوش، ایها الناس اتقوا
(همان: ۴۱۱۰)

از دیدگاه مولوی، اوج رجا به رحمت خداوندی، استناد به کلام خداوند است. آن هم زمانی که بنده گناه کار پیشیمان شده و راه توبه را در پیش گیرد و گذشته خود را جبران کند. «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

چون مبدل می‌کند او سیئات

طاعتی‌اش می‌کند رِغْم وُشَات

(همان: ۳۸۳۷)

سیئات را مبدل کرد حق

تا همه طاعت شود آن ماسبق

(همان: ۲۲۲۵)

در اندیشه مستملی، مفهوم خوف و ترس از هیبت خداوند و جایگاه عظیمش، مهم تلقی شده و همواره این موضوع عاملی مهم برای نهی انسان از گناه و خطا در نظر گرفته می‌شود. مولوی اما بیش از خوف، به احسان و کرم خداوند معتقد است و ذات بلند پروردگار را بسیار بخشنده‌تر از حدود و ثغور تصورات انسان می‌داند.

۵-۲-۲-لقای محبوب:

دیگر نشانه محب صادق آن است که مشتاق دیدار دوست است چراکه همه باید به سوی حق باز گردیم، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) خداوند در سوره مبارکه جمعه برای اثبات کذب بودن ادعای دوستی از سوی یهودیان می‌گوید: «بگو ای جماعت یهود! اگر پندارید که شما به حقیقت دوستدار خدا هستید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید.» (جمعه/۶)

با تفکر در این آیه شریفه درمی‌یابیم مرگ بابی است که ما را به منزل دوست میرساند. محب حق و مشتاقان لقای دوست مشتاق مرگند ولی مرگی که محب حق از آن هراسان است فراق است نه وصال. به اعتقاد مستملی: «هرکه را حیات به محبت است مرگ به فراق است و زندگانی به وصال» (مستملی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۴۶) و جای دیگر بیان می‌دارد: «حیات محبان وصال است و موت محبان فراق. آنکه او را وصال است موت وی حیات است و حیات وی موت است؛ تا زنده است به نزدیک خلق وی را همی زنده دانند و وی اندر حکم محبت از بیم فراق از جمله مردگان» (همان، ج ۲: ۶۴۰)

محب حق زندگی حقیقی و جاوید را در جوار دوست می‌داند و تنها مرگ است که او را به آن منزل می‌رساند. از این جهت، مرگ را مکروه نمی‌داند چراکه: «مرگ دشمن داشتن نشان عداوت است و به نزدیک دشمن رفتن دشوار باشد. باز مرگ دوست داشتن نشان محبت است و به نزدیک دوست رفتن خوش باشد.» (همان، ج ۴: ۱۴۹۷) مرگ برای کفار و محبان دروغین وحشتناک است و برای دوستان بشارت. صوفیان با اطمینان از این که بعد از

مرگ به دیدار محبوب می‌روند، برای مردگان خود مجلس عرس می‌گیرند و معتقدند شب مرگ شب وصال است و آن‌ها آن شب به خانه بخت می‌روند.

مولوی پیش از وصل و لقای محبوب، این مسئله مهم را مطرح می‌کند ریشه و بنیان تمامی آلام و دردهای بشری، پیروی از نفس و تن دادن به آن است. در واقع، مولوی این نکته مهم را یادآور می‌شود که پیروی از هوای نفس در نخستین گام، همچون حجاب و پرده‌ای ضخیم، دید حقیقی و بصیرت را از انسان سلب می‌کند و در ادامه، نیل به عشق و حقیقت نهایی (وصل به حق) را غیرممکن خواهد کرد. در این‌جا مولوی بحث ریاضت نفس را مطرح می‌کند که انسان برای وصل و لقای به معشوق حقیقی بایستی به پیکار با نفس خود اقدام کند. مسئله‌ای که به عقیده مولوی نبردی بسیار دشوار است:

گر هیچ‌گیزی بگریز از هوس خویش زیرا و همه رنج از هوس بیهده دیدم
بت شکستن سهل باشد نیک سهل سهل دیدن نفس را جهل است جهل
(مولوی، ۱۳۹۶: ۴۷۷۸)

لذا به عقیده مولوی، اوج ریاضت، مرگ نفس است و همه موجودات فانی و حقیقت محض، یعنی خداوند باقی است. مرگ موجودات از دو طریق یکی مرگ اجباری و دیگری مرگ اختیاری صورت می‌پذیرد. مرگ اجباری همان اجلی است که همه موجودات بدون اختیار خود سرانجام بدان دچار خواهد شد اما مرگ اختیاری به عقیده مولوی، مختص عارفان و سالکان بوده که با اراده و خواست آنان صورت می‌پذیرد و در آن فرد تصمیم به ترک عادات و رفتارهای گناه‌آمیز و به عبارتی به مرگ خواسته‌های نفسانی خود مبادرت می‌کند. مولوی، مرگ اختیاری را از شروط اصلی نیل به حقیقت می‌داند چرا که ممکن است فردی تلاش بی‌وقفه کرده، مشقت‌های زیادی را تحمل می‌کند اما به علت عدم انتخاب مرگ اختیاری کماکان پرده‌های حجاب برای او وجود داشته باشد. بنابراین به عقیده مولوی اگر کمال، بام و نهایت باشد، مرگ اختیاری به مثابه نردبان نیل به کمال است:

گفت لیکن تا نمردی ای عنود سر موتوا قبل موت این بود
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

و آن عنایت هست موقوف ممات	بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست
از جناب من نبردی هیچ جود	کز پس مردن غنیمت ها رسد
در نگیرد با خدای حیل‌گر	جهد را خوف است از صد گون فساد
تجربه کردند این راه را ثقات	بی عنایت هان و هان جایی مایست

(همان: ۱۸۰)

البته باید به این نکته مهم اشاره داشت که مقصود مولوی از مرگ اختیاری، نابودی و رفتن به عدم نیست، بلکه مرگ خواسته‌ها و تمایلات و ظواهر زندگی است:

نه چنان مرگی که در گوری روی	مرد بالغ گشت آن بچگی بمرد
مرگ تبدیلی که در نوری روی	رومی ای شد صبغت زنگی سترد

(همان: ۳۶۳)

این همه مردن نه مرگ صورت است	ای بسا خامی که ظاهر خونش ریخت
آتش بشکست و رهن زنده ماند	این بدن مر روح را چون آلت است
لیک نفس زنده آن جانب گریخت	نفس زنده ست ار چه مرکب خونفشانند

(همان: ۱۶۳)

هنگامی که مرگ نفس به وقوع پیوست، نه تنها ترس و وحشت دامن‌گیر انسان نخواهد شد بلکه به عقیده مولوی این مسئله جای خوشحالی دارد؛ چرا که عامل وصل و لقای معشوق حقیقی است:

بروز مرگ، چو تابوت من روان باشد	گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
جنازه‌ام چو بینی، مگو: «فراق فراق»	مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
مرا به گور سپاری، مگو: «وداع وداع»	که گور پرده جمعیت جنان باشد
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر	غروب شمس و قمر را چرا زیان‌باشد؟

(همان: ۹۱۱)

سرانجام مولوی پاداش کسانی را که با رنج و ریاضت و مرگ اختیاری توانستند بر نفس خود غلبه کنند بر می‌شمارد. وی در این رابطه قائل به دو نوع پاداش است. نخست، اینگونه افراد به اسرار پی برده و آسمان‌ها و ستارگان و خورشید در برابر آنان سر تعظیم فرود می‌آورند:

هرآنکو که صبر کرد ای دل از شهوت‌ها درین منزل
عوض دیدست او حاصل بجان زان سوی آب و گل

(همان: ۱۳۴۰)

کان گروهی که رهیدند از وجود
چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
هرک مرد اندر تن او نفس گبر
مروار فرمان برد خورشید و ابر

(همان: ۱۳۴۰)

پاداش دوم این انسان در نهایت عشق است. عشق به معشوق حقیقی. عشقی که به عقیده مولوی انسان را نفس فانی به نفس باقی ارتقا خواهد داد:

عشق، نان مُرده را می جان کُند
جان که فانی بود، جاویدان کُند
مردۀ بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(همان: ۱۲۹۳)

لذا باید از مفهوم وصل و لقای محبوب در اندیشه مستملی و مولوی این نتیجه مهم را گرفت که هر دو عارف، مرگ را نه تنها پایان زندگی انسان نمی‌دانند بلکه از آن استقبال کرده و از آن به مثابه وصل و لقای محبوب یاد می‌کنند. لذا برای وصل محبوب و پایان فراق بایستی باید از این جهان فانی گذار کرد و مرگ را در آغوش گرفت.

۳- نتیجه‌گیری

مستملی بخاری و مولوی چون دیگر عرفا محبت را اساس دینداری دانسته، معتقدند هر طاعتی بدون محبت الهی اساساً مقدر نیست. از نظر آنان دم‌زدن از دوستی خداوند به زبان آسان است اما نمی‌توان دوستان حق را تنها از اقرار زبانی آنان به دوستی شناخت؛ بلکه محبّ حق هیچ‌گاه به زبان چنین ادعایی ندارد و تنها از روی نشانه‌هایی می‌توانیم آنان را بشناسیم. محبّ صادق پیش از قدم نهادن به وادی دوستی، خود را مجهّز به لوازمی می‌کند که عبارتند از: خودشناسی و شناخت مقام والای انسان، مبارزه با نفس، صفای قلب، شرم و حیا. چنانچه مرید و سالک خود را به این لوازم و تمهیدات بیاراید حیایی بر او غالب می‌شود که باعث نوعی عصمت برای اوست. این لوازم درونی است و نمیشود با چشم سر

آن‌ها را دید. مستملی و مولوی نشانه‌هایی به ما یادآور می‌شوند که به وسیله آنها اولیاءالله شناخته خواهند شد. اگر سالک مجموع این نشانه‌ها را یک جا و دائم داشته باشد؛ دیدن آنان ما را به یاد خدا می‌اندازد. اینان آینه حضرت دوست هستند، آینه‌ای که با تزکیه و تصفیة باطن صیقل داده شده، می‌توان شمایل دوست را در آن نظاره کرد. این مقام به سادگی به دست نمی‌آید و چنان بهایی دارد که فقط سلطان ملک و ملکوت می‌تواند خریدار آن باشد. در پایان، نویسندگان در قالب جداول ۱ و ۲ به بررسی و تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه مستملی و مولوی در خصوص نشانگان دوستی حق و ابزارها و تمهیدات آن مبادرت خواهند کرد:

جدول ۱. بررسی وجوه اشتراک و تفاوت شاخصه‌های دوستی حق از نظر مستملی بخاری

و مولوی (منبع: یافته‌های پژوهش)

ردیف	مفهوم	مستملی	مولوی	شباهت	تفاوت
۱	خودشناسی و شناخت مقام والای انسان	انسان دارای جایگاه والایی است و فرشتگان بوده است	جایگاه والای انسان به سبب معاصی و گناهان از دست رفته است	هر دو برای انسان جایگاه والایی قائلند	مولوی خواهان تزکیه انسان است تا به هدف نهایی که اتصال به ذات مقدس الهی است دست یابد.
۲	مبارزه با نفس	نفس دشمن انسان است	نفس عامل تباهی است	نفس مهمترین مانع نیل به حق است	مستملی بر وجوه دشمنی نفس تأکید دارد در حالیکه مولوی بر ابعاد توجیهی نفس تأکید دارد
۳	صفای قلب	قلب جایگاه	قلب جایگاه	قلب تنها	مستملی معتقد

		رستگاری است	نیل به حق است	جایگاه یک محبوب است، پالایش قلب از آلودگی‌ها	به دوری از معشوق‌های دیگر غیر از خداست ولی مولوی به مسئله ریاضت توجه دارد.
۴	شرم و حیا	شرم و حیا مانع گناه	شرم و حیا برای نیل به حق ضروری است	شرم و حیا شرط و لازمه دوستی با حضرت حق است. شرم و حیا شرط صداقت در وادی سلوک، شرم و حیا عاملی مهم و بازدارنده از سقوط فرد سالک است، نهایتاً شرم و حیا نتیجه ایمان حقیقی است.	به عقیده مستملی بیشتر بر وجوه سلبی شرم و حیا تأکید دارد ولی مولوی بیشتر بر وجوه ایجابی شرم و حیا تأکید دارد.

جدول ۲. بررسی وجوه اشتراک و تفاوت شاخصه‌های نشان دوستداران حق از نظر مستملی

بخاری و مولوی (منبع: یافته‌های پژوهش)

ردیف	مفهوم	مستملی	مولوی	شبهات	تفاوت
۱	ذکر	ذکر و یاد خداوند موجبات حب و دوستی انسان با خداوند می‌گردد.	ذکر و یاد خداوند شرط بندگی بوده	ذکر حق عامل نجات و رهایی انسان از هرچه غیرخداست، می‌شود	به عقیده مستملی دوستی حق بستر ساز عدم گناه انسان در محضر خداوند می‌گردد. اما به عقیده مولوی ذکر حق، تنها راه نجات انسان
۲	توکل	اساس توکل بر حسن ظن است	اساس توکل اعتماد و تکیه بر خداوند و گسستن از غیر اوست	گشایش تمامی مشکلات تنها در گرو توکل به خداست.	به عقیده مستملی فرد توکل‌کننده به خدا، متحمل هیچگونه رنجی از سوی دیگر موجودات و مخلوقات نخواهد کرد. اما به عقیده مولوی، چنانچه فرد با ایمان حقیقی، تنها به خداوند اعتماد کند، راه‌های دشوار بر او گشایش خواهد یافت
۳	نرنجیدن از بلا	رنج باید تنها برای نیل به خدا باشد	برای رستگاری و نیل به معشوق رنج‌ها لذتبخش هستند	رنج خلوص بخش در راستای نیل به حق	به عقیده مستملی رنج باید برای تزکیه انسان و صفای وجود او صورت پذیرد. و در این راه دشواری‌های بسیار وجود دارد اما به عقیده

مولوی این رنج لذتبخش است.					
به عقیده مستملی خوف از خدا عاملی برای ترک گناه انسان خواهد بود، اما مولوی بیشتر بر رجا و بخشش از سوی خدا تأکید دارد.	توجه دائمی به جایگاه بسیار بلند خداوند در همه امور	ذات بلند پروردگار را بسیار بخشنده‌تر از حدود و ثغور تصورات انسان است.	خوف و هیبت خداوند و جایگاه عظیم او	خوف و رجا خداوند و جایگاه عظیم او	۴
-	مرگ آغاز حیات نوین برای انسان است	مرگ نه تنها تلخ بلکه جهت رستگاری عارف شیرین ینز هست پس باید آن را در آغوش گرفت.	برای نیل به حق باید از این جهان عبور کرد	لقای محبوب	۵

منابع

کتابها

- ۱- قرآن کریم، (۱۴۰۰)، به کوشش عثمان طه، تهران: اندیشه.
- ۲- نهج الفصاحه، (۱۳۹۸)، ترجمه علی اکبر میرزایی، چاپ سوم، قم: پرهیزکار.
- ۳- افلاکی، احمد، (۱۴۰۱)، مناقب العارفین، چاپ دوم، تهران: دوستان.
- ۴- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۸۹)، مجموعه رسایل فارسی، به کوشش محمد سرور مولایی، چاپ سوم، تهران: توس.

- ۵- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۹۹)، شرح شطحیات، ترجمه محمدعلی امیرمعزی، چاپ هشتم، تهران: طهوری.
- ۶- بن عثمان، محمود، (۱۳۸۱)، مفتاح الهدایه و مصباح العنایه، به کوشش منوچهر مظفریان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۷- بوزجانی، درویش علی، (۱۳۹۶)، روضه الریاحین، به کوشش حسن نصیری جامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۸- جام، احمد، (۱۳۶۹)، منتخب سراج السائرن، به کوشش علی فاضل، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۹- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۸۰)، مرقع نی نامه، به کوشش مظفر بختیار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- حلی، بن فهد، (۱۳۸۸)، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه محمدحسین نایبجی، چاپ دوم، تهران: مطبوعات دینی.
- ۱۱- خمینی، روح الله، (۱۴۰۰)، آداب الصلاه، چاپ سیزدهم، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۱۲- راز شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۸۷)، منهاج أنوارالمعرفه فی شرح مصباح الشریعه، به کوشش سیدمحمد جعفر باقری، چاپ ششم، تهران: خانقاه.
- ۱۳- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۶)، مجموعه رسایل، به کوشش سید هادی خسروشاهی، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
- ۱۴- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۹۸)، تذکره الاولیا، چاپ سوم، تهران: کومه.
- ۱۵- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۹۳)، احیاء علوم الدین، ترجمه مویدالدین خوارزمی، تهران: فردوس
- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۴۰۲)، شرح مثنوی شریف، چاپ سوم، تهران: زوار.
- ۱۷- قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۴)، کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشاهی، چاپ چهارم، قم: ام ابیها.

- ۱۸- مستملی، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۹۲)، شرح التعرف لمذهب التصوف، به کوشش مصطفی امیری، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۹- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی، (۱۳۸۸)، عرفان و عارف نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، چاپ یازدهم، تهران: الزهرا(س).
- ۲۰- مولوی، جلال الدین، (۱۳۹۷)، مثنوی معنوی، چاپ دوم، تهران: پارمیس.
- ۲۱- میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، (۱۳۹۳)، کشف الاسرار وعده الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- میهنی، محمدبن منور، (۱۴۰۰)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سیزدهم، تهران: آگاه.
- ۲۳- نراقی، ملا احمد، (۱۴۰۰)، معراج السعاده، به کوشش کاظم عابدینی مطلق، چاپ چهارم، تهران: جمال.
- ۲۴- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۹۹)، الانسان الكامل، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، چاپ شانزدهم، تهران: طهوری.
- ۲۵- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۹۳)، کشف المحجوب، به کوشش محمود عابدی، چاپ نهم، تهران: سروش.

مقالات

- ۱- اصغری، طیبه؛ مهدوی، ملیحه و مهدیان، مسعود، (۱۴۰۱)، «بررسی جامعه‌شناسانه شکوائیه‌های مولوی در مثنوی معنوی با تأکید بر سه درون مایه کلان»، جستارنامه ادبیات تطبیقی (فارسی-انگلیسی)، دوره ۶، شماره ۲۲: ۱۱۷-۸۶.
- ۲- امین، احمد و رئیسی نافچی، راضیه، (۱۳۹۷)، «بررسی تطبیقی سیره اهل بیت (ع) در شرح التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری و تذکره الاولیای عطار»، مجله پژوهش‌نامه علوی، دوره ۹، شماره ۲: ۱-۲۸.
- ۳- پژوهنده، لیلا، (۱۳۹۲)، «رابطه خدا و انسان در ادبیات خداشناسی و عرفانی با تأکید بر آثار مولوی»، مجله ادب پژوهی، دوره ۶، شماره ۲۲: ۹۷-۱۲۴.

- ۴- فروغی مقدم، بهجت و اجیه، تقی، (۱۳۹۸)، «رویکرد شرح‌التعرف به داستان حضرت آدم(ع)»، *مجله فنون ادبی*، دوره ۱۱، شماره ۲: ۳۷-۵۰.
- ۵- محمدی، مریم؛ صفاری، محمدشفیع و سمیع‌زاده، رضا، (۱۳۹۹)، «حکایت‌پردازی؛ یکی از ویژگی‌های سبکی شرح تعرف»، *مجله سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، شماره ۵۶: ۱۲۳-۱۰۳.
- ۶- یمینی، پرستو؛ احمدنژاد، کامل؛ محسنی هنجنی، فریده و لطفی عظیمی، افسانه، (۱۴۰۰)، «بررسی ترس‌های وجودی و علاج آن‌ها از منظر مولوی و یالوم»، *جستارنامه ادبیات تطبیقی (فارسی-انگلیسی)*، دوره ۵، شماره ۱۵: ۲۸-۵۸.